بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

۴ آذر ۱۳۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد حدیث منع فضل ماء صحبت می‌کردیم.

معنای حدیث فضل منع ماء، آقای سیستانی معنا می‌کنند که قضی بین اهل البادیة انه لا یمنع فضل ماءٍ لیمنع به فضل کلاءٍ، معنایش این است که اشخاصی که به خاطر اینکه کلاء اضافی برایشان باقی می‌ماند، آبی را که ملکشان هست و اختصاص به آنها دارد، آن آب را منع می‌کنند، این کارشان، کار نادرستی است. معانی دیگر را می‌گویند درست نیست.

کلاء یعنی علفزار، بعضی‌ها می‌گویند در شمال که بعضی شهرهایش کلاه دارد از آن می‌گویند، نمی‌دانم چقدر درست است ولی احتمالاً درست نیست. امیر کلا، از همین کِلاء به این معناست ولی بعید می‌دانم. احتمالاً باید واژة دیلمی و واژة محلی باشد.

مؤید این معنایی که آقای سیستانی برای روایت می‌کنند به تبع بعضی از مفسرین مثل ابن حجر و مرحوم فیض در وافی یک روایتی هست که ابن ابی جمهور در درر اللئالی نقل کرده. مستدرک، ج۱۷، ص۱۱۶، درر اللئالی نقل می‌کند. درر اللئالی اخیراً چاپ شده. ابن ابی جمهور یک کتاب معروف دارد اوالی اللئالی، یک کتاب دارد درر اللئالی. درر اللئالی مفصل‌تر و مبسوط‌تر از اوالی اللئالی هست که ۸، ۹ جلد است، چقدر است مفصل است که اخیرا چاپ شده.

من منع فضل الماء لیمنع به الکلاء منعه الله فضل رحمته یوم القیامة.

در عبارت مشابه نزدیک به این عبارت در لسان العرب هم هست. لسان العرب، جلد ۸، صفحة ۳۵۹ در ذیل نقع البئر، می‌گوید قال ابو عبید نقع البئر فضل مائها الذی یخرج منها او من العین قبل ان یصیر فی اناءٍ او وعاء قال و فسره الحدیث الآخر من منع فضل الماء لیمنع به فضل الکلاء منعه الله فضله[[1]](#footnote-1) یوم القیامة و اصل هذا فی البئر یحتفره الرجل بالفلاة من الارض یسقی بها مواشیهه فاذا سقاها فلیس له ان یمنع الماء الفاضل من مواشیه، مواشیه غیره او شارباً یشرب بشفته.

شخصی که یک چاهی را حفر می‌کند حق ندارد که نگذارد گوسفندان دیگر از این آب بخورند یا انسانی که با دست می‌خواهد آب بخورد. کأنّ اشاره نبرد، بحث لب و اینها نیست. همینکه کأن، شبیه حق مارّه که هست که می‌گویند شخص از درخت می‌تواند بخورد ولی نبرد، همانجا بخورد.

در مورد این روایت بعضی‌ها فرموده بودند که لاضرر و لاضرار ذیل این روایت نیست و قرائنی را ذکر کرده بودند. یکسری قرائن عمومی بود مشترک بود بین این روایت و روایت حدیث شفعه که بحث‌هایش گذشت.

قرائن خاص این روایت را داشتیم صحبت می‌کردیم.

یکی از قرائن خاصه دو تا وجه به عنوان قرینة اینکه لاضرر و لاضرار را در ذیل حدیث منع فضل ماء نیست ذکر شده بود این بود که در بعضی از احادیث خاصه و کثیری از احادیث عامه این روایت که نقل شده لاضرر و لاضرار در ذیلش ذکر نشده.

روایت خاص در فقیه این مرسلاً آمده و به این شکل قضی علیه السلام فی اهل البوادی ان لا یمنع فضل ماءٍ و لا یبیع فضل الکلاء

ایشان دارند: هکذا فی المطبوعة النجفیة للفقیه و فی بعض النسخ لکلی لا یمنع فضل الکلاء و لعله الصحیح

می‌دانم این نسخی که ایشان اشاره می‌کند چی است ولی چیزی شبیه به این در وافی هست. در وافی این هست قضی علیه السلام فی اهل البوادی ان لا یمنع فضل ماء کی لا[[2]](#footnote-2) یمنع فضل الکلاء

کأنّ معنای عبارت این می‌شود که پیغمبر حکم کرده است که فضل ماء را منع نکنید، وجه اینکه پیغمبر این حکم را کرده این هست که لکی لا یمنع فضل الکلاء، که پیغمبر به این خاطر نهی کرده که به وسیلة منع کردن از فضل ماء منع فضل کلاء صورت نگیرد. علت قضاء پیغمبر هست لکلی لا یمنع

شاگرد: کی آب را منع می‌کند، کلاء را کی منع می‌کند

استاد: اینها را همه یک نفر منع می‌کند. ماء را منع برای اینکه.

پیغمبر برای چی دستور دادند که شما ماء را منع نکنید، چون اگر شما ماء را منع کنید بالنتیجه کلاء را هم به واسطه منع کردید چون کسانی که گوسفند دارند اگر نتوانند بعد از چراندن گوسفند در آنجا از آب استفاده کنند، دیگر نمی‌آیند گوسفندهایشان را بچرانند، چون اگر گوسفندهایشان را بچراند. کلاء عمومی است آب اختصاصی است.

کی لا یمنع این تعلیل هست برای اینکه چرا پیغمبر دستور داده شما منع نکنید، علت قضاء رسول الله، لکی لا یمنع تعلیل قضاء است.

شاگرد: تعلیل منع ماء نیست.

استاد: نه تعلیل منع آنها. اگر منع آنها باشد لا نمی‌خواهد. لکی یمنع نیست. آنها منعشان برای فضل ماء، برای این هست که فضل کلاء را منع کنند، نه اینکه منع نکنند. اینجایی که لا دارد، تعلیل بر قضاء است. یکی از معانی که در مورد همان روایت هم بعضی‌ها کردند، لا تقریر گرفتند شبیه همین خواستند معنا کنند و تعلیل قضاء گرفتند و آقای سیستانی می‌گوید آن خلاف ظاهر است، تقدیر لا گرفتن آن درست هم هست. تقدیر لا گرفتن وجهی ندارد.

آقای سیستانی اشاره می‌کنند و لعلّه الصحیح. شاید ظاهراً و کأنّ تمایل پیدا می‌کنند که این مطلب صحیح است.

ما الآن یک موقعی بحث ما سر این هست که اکثر نسخ اینجور که مجموعاً استفاده می‌شود، در چاپ آقای غفاری هم، در مورد یبیع و یمنع، یبیع، عبارتش را نقل کردم، چاپی که ایشان آدرس می‌دهد برای

شاگرد: فقیه، جلد۳، صفحة ۲۳۸

استاد: دیروز عرض کردم که چاپ آقای غفاری از فقیه یک نسخه بدل به جای لا یبیع فضل الکلاء و لا یمنع فضل الکلاء هست، آن نسخه بدل هست ولی کی لا را ایشان نقل نمی‌کند.

یک موقعی در تحلیل دو تا نسخه که کدام نسخه صحیح است یک بحث، بحث اکثریت نسخ و امثال اینها هست. اکثریت نسخ با واو هست، خود اکثریت نسخ یک مرجح هست برای واو. منهای بحث اکثریت نسخ که واو را. بحث یبیع و یمنع الآن خیلی رویش تکیه ندارم. اینکه لکی لا است، یا کی لا است و یا ولا است. به نحو تعلیلی است یا به نحو عطفی است. یک بحث اینکه کثرت نسخ خودش مرجح یک نسخه است.

بحث دوم منهای بحث کثرت نسخ وقتی دو تا نسخه را کنار هم می‌گذاریم باید دید که اینها بالأخره یکی‌شان تبدیل به دیگری شده. کدامشان وجه منطقی برای تبدیل به دیگری دارد؟

تبدیل واو به کی یا لکی به جهت تبدیل شباهت لفظی نیست. واو و لکی که از جهت لفظی به همدیگر شباهتی ندارند که تبدیل بشوند. چطور می‌شود اینها به همدیگر تبدیل بشوند؟ تبدیل واو به لکی وجه منطقی دارد. ولی تبدیل لکی به واو وجه منطقی ندارد. دو تا وجه منطقی اینجا برای تبدیل واو به لکی هست. یک وجه منطقی این است که این روایت در منابع عامه، مشابه این روایت همین روایت مورد بحث ما هست و روایت مورد بحث ما را تفسیر کردند بعضی از عامه به اینکه لکی لا یمنع فضل الکلاء. آقای سیستانی هم نقل می‌کند که بعضی‌ها این روایت را اینجور معنا کردند که قضی رسول الله فی اهل البوادی، قضی بین اهل البادیة انه لا یمنع فضل ماء لیمنع به فضل الکلاء، لئلّا یمنع به فضل الکلاء معنا کردند. آن تفسیری که به عنوان روایت مشابه هست ممکن است آن تفسیر در حاشیه به عنوان تفسیر این روایت هم ذکر شده باشد. آن عبارت حاشیه عبارت متن تلقی شده باشد. یکی از نکاتی که در تحریفات نسخ شایع است، دخول حاشیه در متن است. حالا حاشیه‌هایی که به عنوان نسخه بدل هست، حاشیه‌هایی که به عنوان تفسیر هست، امثال اینها خیلی شایع است. این یک نکته.

نکتة دوم اینکه گاهی اوقات همان حاشیة تفسیری، آن توضیحی که عبارت روایت هست، آن توضیح در ذهن ناسخ جای‌گیر هست. ناسخ به جای اینکه عبارت متن را بنویسد ترجمه‌اش که در ذهنش هست آن ترجمه را جایگزین می‌کند. مکرر شده در مورد خودم، می‌خواهم بنویسم عن جعفر نگاه می‌کنم نوشتم عن ابی عبدالله علیه السلام. جعفر را در ذهنم ترجمه کردم. جعفر را که در دیدم در ذهنم گفتم مراد امام صادق است به جای ابی عبدالله را ترجمه کردم. اینکه این حدیث «واو» در ذهن ترجمه بشود به لکی لا با توجه به اینکه روایت مشابه دارد و آن روایت مشابه به این نحو تفسیر شده طبیعی است. ولی لکی لا به واو تبدیل بشود هیچ وجه منطقی ندارد. واو که تفسیر نمی‌شود. تفسیر به واو نه حاشیه‌ای می‌تواند باشد که داخل متن شده باشد. هیچ کدام از اینها.

این خیلی مهم است. در جلسة قبل عرض کردم که یکی از نکات مهم در تحلیل اطلاعاتی که داریم، اینکه بتوانیم نحوة تصحیفات و تحریفات را عواملش را خوب بشناسیم. خیلی مهم است. شناخت این عوامل به انسان کمک می‌کند از اینکه نسخة صحیح را از نسخة سقیم تشخیص بدهیم. یکی از مشکلاتی که ما در تصحیح نسخ خطی و در تحقیق به اصطلاح امروزی که یعنی تصحیح نسخ وجود دارد، این است که مصصحان و محققان ما عوامل تحریف را نمی‌دانند چجوری عبارت صحیح را از سقیم تشخیص بدهند را نمی‌دانند و همین برایشان خیلی مشکل‌ساز شده.

من مقالة تصحیف و تحریف را در دانشنامة جهان اسلام نوشتم. آنجا سعی کردم تا جایی.

البته مقالات دانشنامه‌ای بیشتر فهرست‌وار است. مجال تفصیل نیست. ولی با این حال مقالة مفصلی شده و تحت عنوان تصحیف و تحریف در دانشنامة جهان اسلام سعی کردم تا جایی که توانم بوده عنوان‌های مختلفی که در باب تصحیف و تحریف مؤثر هست، عنوان‌هایش را ذکر کنم. فکر کنم مقاله را با دقت مطالعه بشود و رویش کار بشود مقالة خوبی است. بعضی از دوستان هم گفته بودند کار کنند. شنیده بودم بعضی‌ها هم یک سری کارهایی رویش کردند و سعی کردند مسلم یک مقداری بسطش بدهند.

این خیلی لازم هست که ما عوامل تحریف و اینها را بشناسیم. یک مقاله‌ای که از آن هم استفاده کردم، آدرسش را هم دادم، یک سنی هست، تجربة زیاد تحقیق متون دارد. تجربیاتش را، نمی‌دانم مقاله یا مصاحبه است، اصلش چیز ۳۰، ۴۰ صفحه‌ای، خیلی مقالة خوبی است. طنّاحی؟؟؟۱۷:۳۵. آن چکیدة مطالبش را دارد. همین قاعدة تبدیل نامأنوس به مأنوس که عرض می‌کردم، مدت‌ها بود به عنوان قاعدة اصلی مد نظرم بود، دیدم آن هم دارد. در چیزهایی که به عنوا قاعدة مهم مثلاً نتیجة تجربیات سالیان دراز تصحیحش را به عنوان این قاعده ذکر می‌کند که قاعدة خیلی مهمی است. در چیز اخیر اصول الرجال که یک دستکاری مختصری کردم که آمد، این یک تکه را اضافه کردم. چون به نظرم خیلی مهم است در بحث تصحیفات و تحریفات به عنوان یک قاعدة اساسی تبدیل نامأنوس به مأنوس.

شاگرد: اسم خود شخص؟

استاد: طناحی اسم آن بنده خداست و مقالة خیلی سودمندی دارد. آدرسش در همان مقالة دانشنامة جهان اسلام که نوشتم آدرسش در فهرست منابعش هست. خود مقاله آدرس منابع دیگری که برای این بحث هست هم می‌توانند دوستان مراجعه کنند، مقالة پرمنبعی است.

شاگرد: مقاله را فقط از دانشنامه می‌توانیم گیر بیاوریم یا جایی چاپ هم شده؟

استاد: نه چاپ نشده. دانشنامة جهان اسلام.

شاگرد: همان که در کانال آثار حاج آقا هست.

استاد: آن مقالة، بیشتر جنبة آدرس دهی هست. کسانی که می‌خواهند کار کنند، با توجه به آدرس‌هایی که من دادم مراجعه کنند به منابعی که هست یک قدری نیازمند به کارهای خیلی دقیق هست. مراجعه هست و آن می‌تواند آغازگر یک پژوهش باشد.

مقالات دانشنامه‌ای اساساً نقشش این است. نقشش بیشتر از اینکه خودش اطلاعاتی را به خواننده منتقل کند، دست خواننده را می‌خواهد بگیرد برای اینکه منابع راهنمایی‌اش کند.

شاگرد: لکی لا، یا لکی یمنع؟

استاد: نه، کی لا، هر دویش. یعنی

شاگرد: خود نسخة کافی لیمنع

استاد: نه. تعلیل بر قضاء است. یعنی پیغمبر دستور داده که فضل ماء را، نه تعلیل منع. تعلیل قضاء است. پیغمبر دستور داده که فضل ماء را منع نکنید تا اینکه با این منع کردنتان باعث نشوید که فضل کلاء را منع کرده باشید. کی لا یمنع. غایت عاقبت نهی است. چرا پیغمبر نهی کرده؟ چون پیغمبر می‌خواسته که فضل ماء منع نشود دستور داده است فضل کلاء منع نشود تا نتیجه‌اش غایت عاقبت و غایت اینکه فضل ماء را نهی کرده ازش. آن حدیث را هم بعضی‌ها لا تقدیر گرفتند. حدیث عقبة بن خالد گفتند معنایش همین است، لا در تقدیر گرفتند که آن خیلی خلاف ظاهر است. آن حدیث نیازی نیست ما اصلاً لا در تقدیر بگیریم. آن می‌تواند تعلیل منع باشد. آن خیلی مطلبش روشن‌تر است. به خصوص این روایتی که آوردم من منع، فضل الماء لیمنع به الکلاء، دیگر واضح است، این لیمنع تعلیل منع است دیگر. این را برای این آوردم که آن معنایی که اینجا برای این حدیث شده که آقای سیستانی استظهار می‌کنند معنای درستی هم هست.

این نسخه که با واو است که لا ندارد.

استاد: نه دارد. لکی لا جای «واو» آمده. این است که اصلاً شباهت لفظی که ندارند. این باید یا تفسیری بوده که به اعتبار تفسیر مشابه روایت در حاشیه نوشته شده باشد، داخل متن شده باشد. یا به خاطر اینکه آن تفسیر روایت مشابه در ذهن ناسخ بوده، آن تفسیر روایت مشابه ناخودگاه به متن. و من احتمال می‌دهم خود فیض کاشانی اشتباهاً این به ذهنش آمده. چون این تفسیر لکی لا، در کلمات فیض هست. ایشان نقل می‌کند از فیض کاشانی همین معنایی که. نه از فیض کاشانی نقل نمی‌کند، از فیض کاشانی معنای دیگر را ذکر می‌کند. از ابن حجر در فتح الباری نقل می‌کند.

علی ای تقدیر. معنای آن چیزی که این وسط می‌تواند باشد، لکی لا می‌تواند تبدیل شدة واو باشد به جهت اینکه تفسیر روایت مشابه هست. ولی واو این وسط هیچ وجهی ندارد برای تبدیل شدنش. این است که اینجا مطمئناً عبارت فقیه واو هست.

حالا یبیع یا یمنع است آنها مشابه‌اند، آن را اصرار ندارم کدامش درست است یا کدامش غلط است.

شاگرد: آقای سیستانی در بحث‌هایی که برای نهی ذکر می‌کنند در ۳ و ۴ یک فرقی دارد به اینکه علت باشد

استاد: آنها را که وارد نشدم، آنها بماند. آن نیاز به توضیحات دارد که به خاطر اینکه بحث را جمع کرده باشم آنها را وارد تفصیل آن چیزهایش نشدم.

شاگرد: تبدیلی که فرمودید اگر نسخ اهل سنت را ببینیم بیشتر لیمنع باشد، آن می‌شود وجه ترجیح باشد

استاد: نه آن وجه ترجیح عبارت فقیه نمی‌شود.

شاگرد: صحیح بخاری بیشتر لیمنع است با واو

استاد: خود همانها لیمنع می‌تواند وجه باشد که چرا عبارت آنهایی که تبدیل کردند چرا عبارت فقیه را به این تبدیل کردند، آن چیزی مأنوسی. ترجیح برعکس است. ترجیح واو را می‌خواهم ترجیح بدهم.

یک مقاله‌ای داشتم که جایزه دادند. خدا رحمت کند حاج آقا عباس حسینی خیلی شیرین بود. گاهی اوقات یک حدیثی برایش نقل می‌کردیم، می‌گفت اووه من این مطلب را سال‌ها قبل دیده بودم بالای منبر خواندم، پولش را هم گرفتم با کباب طاق زدم. حالا یک مقاله‌ای نوشتم آن مقاله به ما جایزه دادند آن جایزه‌اش را هم با کباب طاق زدیم.

به تناسب در مورد عنوان مقاله تصحیح و راهکارهای آن بود. اشاره به این نکته می‌کردم که مصحح به معنای دقیق کسی است که می‌خواهد، مصحح، صحیح واقعی را کار ندارد. این که وظیفة مصحح است نزدیک‌ترین نسخه به نسخة مؤلف هست. و آن را می‌خواهد عرضه کند. بله، صحیح واقعی گاهی اوقات طریق هست برای شناخت صحیح عند المؤلف. چون کأنّ مؤلف به طور طبیعی نباید اشتباه کرده باشد، بنابراین آن صحیح واقعی طریق است برای شناخت صحیح عند المؤلف. جایی که قرائنی برای تشخیص صحیح عندالمؤلف هست، آن را باید در متن قرار داد، ولو عبارت غلط باشد. غلط و صحیح در اصطلاح تصحیح نسخ، غلط آن چیزی هست که نسخة مؤلف نیست، صحیح آن چیزی هست که نسخة مؤلف هست. بحث ما سر این نیست که واو و لکی لا واقعاً عبارتی که از پیغمبر صلوات الله علیه صادر شده کدامش هست. بحث ما این هست که عبارت شیخ صدوق کدامش هست؟ و لعله الصحیح هم این بحث لعلّه صحیح به عنوان نسخة فقیه مورد بحث است. صحیح واقعی آن یک مرحلة بحث دیگری هست که آن از مرحلة بحث ما خارج است. ما اینجا صحبتی که می‌خواهیم بکنیم مطمئناً عبارت فقیه واو است و لکی لا یا کی لا عبارت تبدیل شده و عبارت جایگزین شدة با واو است.

به این تعبیری که شما می‌گویید درست است، نقل کافی هم باید نقع الشیء باشد. چون که همة نسخه‌ها.

استاد: بله، همینجور است، درست است. شیء را باید متن قرار بدهند. چون همة نسخ شیء هست. صحیح واقعی‌اش بئر است. خودم در تصحیحاتم مطلقا تصحیح اجتهادی نمی‌کنم. حتماً یک نسخه‌ای باید گیر بیاورم تا براسا آن تصحیح کنم به خاطر همین نکته‌ای که خیلی وقت‌ها ممکن است مؤلف اشتباه کرده باشد. ما نسخة صحیح واقعی را کار نداریم. صحیح عند المؤلف. اگر یک نسخه‌ای گیر بیاوریم.

آنها دیگر مراحل بعدی و در چیز دیگر.

آقای سیستانی خلاصة کلام این هست که بعضی‌ها گفتند چون در نقل فقیه و نقل عامه لاضرر و لاضرار ذیلش ذکر نشده، این شاهد بر این هست که لاضرر و لاضرار ذیل حدیث نیست. آقای سیستانی می‌گوید ما نقل عامه را قبلاً صحبت کردیم. اینها نقل‌هایشان دقیق نیست و به درد نمی‌خورد. آنها را قبلاً در ذیل حدیث حق شفعه ذکر کردند. نمی‌خواهم وارد آنها بشوم. اگر به عنوان دلیل کسی بخواهد ذکر کند همینجور است. ولی به عنوان مؤید از نقل‌های عامه می‌شود کمک بگیرد برای تجمیع قرائن، آن در حد تجمیع قرائن اشکالی ندارد. ولی بخواهد دلیل ذکر کند، حرف آقای سیستانی کاملاً درست است.

شاگرد: بی دقت بودنش چه نکته‌ای دارد؟

استاد: توضیح داده آیا شما می‌توانید به این خاطر بگویید که اصل روایت لاضرر و لاضرار نداشته؟ شما لاضرر و لاضرار را بعداً اضافه شده. اینکه نمی‌شود گفت. پس بنابراین ما نحن فیه هم همانجور.

جواب حلی‌اش هم این هست که روایت صدوق مرسل هست، نقل کرده باشد.

به نظر می‌رسد که در سه جهت در کلام ایشان وارد شده. به نظر می‌رسد که در هیچ یک از این سه جهت نمی‌توانیم با ایشان موافقت کنیم. اما نقض به قضیة سمرة بن جندب. در قضیة سمرة بن جندب روایتی که لاضرر و لاضرار دارد نقل معتبرش که به عقیدة آقای سیستانی نقل زراره در کافی معتبر هست، ما می‌گوییم راوی ممکن است یک قطعه‌ای از یک روایت دیگر را از باب جمع بین روایات آورده باشد. فإنّه لا ضرر و لاضرار در جمع بین روایات نیست، لأنّه لاضرر و لاضرار صریح است که این قطعه‌ای از روایت است. پس اینکه این دو تا را با همدیگر قیاس کردند، قیاس مع الفارق است.

شاگرد: حاشیه بوده آمده در متن

استاد: آن بحث‌ها را کار نداریم.

بحث سر این هست که آنها می‌گویند، مرحوم نایینی، مرحوم شیخ الشریعة اصفهانی می‌خواهند بگویند لاضرر و لاضرار را راوی از باب جمع روایات کنار این ذکر کرده. جمع بین روایات فإنّه لاضرر را که توجیه نمی‌کند.

نقل دیگر این روایت که هست، نقل صدوق هست که آقای سیستانی آن را قبول ندارد. آن نقل به این شکل فإنّه نیست، و قال لاضرر و لاضرار. از و قال، قال ابوعبدالله است. مرجع ضمیر و قال را به امام صادق علیه السلام برگردانیم. در روایت زراره که در فقیه نقل شده آنکه و قال را به غیر

[پایان صوت]

1. آنجا رحمته بود در این نقل فضله [↑](#footnote-ref-1)
2. اینجا لکی لا نقل کرده [↑](#footnote-ref-2)